

## تقریر درس تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم آیت الله اراکی

| مقرر    | حجت الاسلام قادر بریسم                                     | جلسه | تاریخ | ۱۴۰۴ / ۰۷ / ۲۱ |
|---------|------------------------------------------------------------|------|-------|----------------|
| عنوان ۱ | تفسیر ترتیبی از ابتدای قرآن کریم                           |      |       |                |
| عنوان ۲ | تفسیر سوره «حمد»                                           |      |       |                |
| عنوان ۳ | تفسیر آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»       |      |       |                |
| عنوان ۴ | نقد دیدگاه عدم مبتنی بودن احکام شرعی بر رابطه «عبد و مولا» |      |       |                |

### الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين

#### چکیده

جلسه حاضر، معنای حقیقی «عبادت» را «اطاعت مطلق» تعریف کرده و شالوده شریعت الهی را بر رابطه بنیادین «عبد و مولا» استوار می‌داند.

معظم‌له، دیدگاهی را که این رابطه را یک مفهوم عرفی و فرهنگی منسوخ می‌پندارد و احکام شرعی را صرفاً «ادیات قانونی» می‌نامد، به چالش می‌کشد. در مقابل، تأکید می‌کند که حقیقت قانون، «حق امر و نهی» است و این حق، ریشه در «مولویت» دارد.

مبنای این مولویت الهی، یک اصل عقلی و قرآنی است: «خالق، مالک است». از آنجا که خداوند آفریننده مطلق است، مالک حقیقی مخلوقات خویش بوده و حق فرمانروایی بر آنان را دارد. بر این اساس، رابطه مولویت در عرف بشر، نه اصل، بلکه اقتباسی ناقص از مولویت حقیقی خداوند است.

این مالکیت، دو نوع حق تصرف برای خداوند ایجاد می‌کند: «تصرف تکوینی» (در خلقت و حیات) و «تصرف تشریعی» (قانون‌گذاری و امر و نهی). بنابراین، رابطه عبد و مولا، زیربنای واقعی و جدایی‌ناپذیر شریعت است، نه یک مفهوم فرهنگی حاشیه‌ای.

\*\*\*

\*\*\*

\*\*\*

#### درآمد بحث

بحث ما در تفسیر آیه «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» بود. گفتیم بر پایه آنچه در لغت آمده و در استعمال نیز مشاهده می‌شود - نه فقط در کتب لغوی، بلکه در کاربردهای قرآنی - واژه عبادت به همین معنا تفسیر شده است. در قرآن کریم، هر جا واژه «عبادت» به کار رفته، به معنای اطاعت است؛ چنان‌که می‌فرماید:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾<sup>۱</sup>؛

مراد از عبادت، اطاعت است و ﴿لَا تَعْبُدُوا﴾ به معنای «لا تطیعوا» به کار رفته نه «لا تسجدوا» و «لا ترکعوا»؛ چون کسی برای شیطان، رکوع و سجود نمی کرده است. همچنین در آیات دیگر نیز همین معنا اراده شده است. بنابراین، همان گونه که از اهل لغت نقل کردیم، معنای لغوی عبادت، همان طاعت مطلقه یا نهایت خضوع است و این نهایت خضوع، در حقیقت، همان طاعت مطلقه است.

### نقد دیدگاه عدم مبتنی بودن احکام شرعی بر رابطه «عبد و مولا»

در ادامه بحث، نکته ای وجود دارد که برخی از فضلا در نوشته های منتشر شده خود، مطرح کرده اند. این تقریرات اگرچه ممکن است به صورت مکتوب و رسمی بیان شده باشد، اما در واقع، مطالبی است که انسان از شنیدن آنها در عرصه علمی، متعجب می شود. لذا اولاً باید توجه داشت هرکسی که در حوزه مباحث فقهی، اصولی یا کلامی سخنی می گوید، باید بر ادعایش اقامه دلیل کند؛ وگرنه بیان مطلب، بدون ارائه دلیل، از ادبیات علمی دور است؛ چون ادبیات علمی، مبتنی بر برهان و دلیل است.

یک مورد از این دست مطالب، این است که گفته می شود: اساساً احکام شرعی، مبتنی بر رابطه «عبد و مولا» نیست؛ چون این رابطه، متعلق به مردم مکه یا جزیره العرب و یا اهالی مدینه در زمان های سابق بوده که رابطه شان رابطه عبد و مولاست و این غیر از احکام شرعیه است که از قبیل ادبیات قانونی به شمار می رود و غیر از رابطه عرفی عبد و مولاست. صاحب این ادعا، برای اثبات سخنش به دلایلی هم تمسک کرده است؛ مانند اینکه قوانین زبان عرب، از قرن دوم به بعد، تدوین شده و قانون در بین مردم مکه، رواج نداشته بلکه فقط مردم مدینه به آن، آشنایی داشتند.

اما اینها ادعاهایی است که نه تنها دلیلی بر صحتشان وجود ندارد؛ بلکه ادله ای بر خلافشان نیز قائم است؛ چون: قوانین زبان عرب، مانند قوانین نحوی و لغوی، بوده اند و کشف شده اند نه وضع. آیا می توان تصور کرد که خلیل بن احمد فراهیدی، قوانین لغت عرب را وضع کرده؟ او آنها را کشف کرده و افزون بر این، تقریباً شبه متواتر است که حضرت امیر علیه السلام شنید کسی آیه کریمه سوره توبه را که می فرماید: ﴿... أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ ...﴾<sup>۲</sup> به صورت «و رسوله» و مجرور خوانده بود. آیه به این صورت، معنا می دهد که خدا هم از مشرکین، برائت می جوید و هم از رسولش. این امر موجب شد که حضرت، ابوالاسود دؤلی را فرا بخواند و اصول کلی زبان عرب را به او تعلیم کند؛ لذا نخستین کاشف علم نحو، حضرت امیر علیه السلام است. در این باره، کتاب و مطالب تحقیقاتی فراوانی نوشته شده است؛ لذا نمی توان مدعی شد که قواعد زبان عرب از قرن دوم به بعد، وضع شده.

ادعای نادرست دیگر، این است که مردم مکه به خلاف مردم مدینه، با مفهوم قانون، آشنایی نداشتند؛ لذا رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از هجرت به مدینه، شروع به تنظیم قانون کرد.

این ادعا نیز فاقد دلیل است و در برابر آن، دلایل فراوانی بر خلافتش وجود دارد؛ زیرا:

❖ اولاً: در دوران مکه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هرچند در مقام تشکیل حکومت نبود، اما شریعت را بیان می کرد.

۱. سوره یس: ۶۰.

۲. سوره توبه: ۳.

❖ ثانیاً: بسیاری از احکام شرعی نیز از همان دوران مکی، نازل شده و اجرا می شد.

❖ ثالثاً: چگونه گفته می شود که مردم مکه با قانون آشنا نبودند، درحالی که در خود مکه، قوانین و عرف های متعددی حاکم بود؟ مثلاً «حلف الفضول»<sup>۱</sup> در قبل از بعثت، وجود داشت و روایات متعددی در دست داریم که نشان می دهد عبدالمطلب و ابوطالب بر آیین حضرت ابراهیم علیه السلام باقی بودند و مردم را بر اساس قوانین ابراهیمی، اداره می کردند. به عبارت دیگر، دین ابراهیم و قوانین او در میان مردم مکه، رایج و مورد عمل بوده؛ هرچند که برخی از آنها تحریف شده بود؛ اما اصل همیشه، این بوده که از دوران حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت اسماعیل علیه السلام قوانینی وجود داشته که استمرار یافته است. برخی از قوانین را نیز عبدالمطلب به عنوان سنت، وضع کرد و در اسلام، مورد تأیید قرار گرفت؛ مانند مسأله خمس و نذر که در روایات نیز به آن تصریح شده است.

بنابراین، اینکه گفته شود در میان مردم مکه، قانون وجود نداشته و قانون گذاری تنها در مدینه شکل گرفت، سخنی بی پایه است؛ همان طور که جدایی ادبیات قانونی از ادبیات عبد و مولا و عرفی دانستن رابطه عبد و مولا، برخلاف مسلمات منابع دینی ما محسوب می شود؛ چراکه:

در حقیقت، شریعت و قانون بدون تبیین رابطه عبد و مولا، معنا ندارد و قانون به معنای برخورداری حق امر دیگران برای منبع قانون است و حق امر یعنی حق اطاعت؛ چون وقتی امر می کند، باید اطاعت هم صورت گیرد.

با کمال تعجب، برخی حتی وجوب را نیز به همین صورت، تفسیر می کنند؛ درحالی که حق امر، ناشی از حق مولویت است؛ یعنی چون مولا است، حق امر دارد و مولویت اقتضا می کند که اگر امر کرد، مأمور از او اطاعت کند.

اگر در جوامع عرفی نیز رابطه عبودیت و مولویت، رواج یافته، فرع عبودیت و مولویت اصلی حقیقی بوده نه اینکه عبودیت و مولویت در زبان شارع، فرع عبودیت و مولویت عرفی باشد.

این دست افراد، وارونه می اندیشند و همیشه خدا را تابع عرف می دانند. چرا باید خدا تابع عرف باشد و عرف تابع خدا نباشد؟ قاعده اقتضا می کند اگر این گونه مفاهیم در عرف، رواج یافت، از شرایع انبیا، نشأت گرفته و اصلاً قانون در جامعه بشر، از شریعت انبیا، نشأت گرفته است: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخَكِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...»<sup>۲</sup>. از ابتدای شکل گیری جامعه بشری، کتاب و قانون فرستادیم. قانون از اینجا آغاز شده است؛ و این قانون نیز بر پایه الزام و وجوب، بنا گردیده؛ وگرنه اگر در قانونی الزام وجود نداشته باشد، دیگر آن قانون نیست.

۱. حلف الفضول (به معنای پیمان جوانمردان)، یکی از مهم ترین و شرافتمندانه ترین پیمان های اجتماعی در تاریخ عرب پیش از اسلام است که در شهر مکه منعقد شد. این پیمان به دلیل ماهیت انسانی و عدالت خواهانه اش، حتی پس از ظهور اسلام نیز مورد ستایش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفت.

۲. سوره بقره: ۲۱۳.

### چند نمونه قرآنی از «حق امر»

در داستان حضرت یوسف و یعقوب علیه السلام وقتی حضرت یوسف علیه السلام رؤیای خود را برای پدرش نقل کرد و گفت: «يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ»؛ و حضرت یعقوب علیه السلام در پاسخ فرمود: «يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ»؛ سپس خداوند درباره تعبیر آن رؤیا فرمود: «وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ...»<sup>۱</sup>. خدا این چنین، تو را برمیگزیند و به تو علم تعبیر رؤیا می آموزد و نعمتش را بر تو تمام می گرداند. گفته ایم که اتمام نعمت نیز رسیدن به درجه امامت و حق امر و نهی است. آیه می فرماید خدا به تو حق امر و نهی می دهد و وجوب اطاعت را به تو می بخشد؛ درحالی که حق خاص اوست، به تو تفویض می کند.

در قرآن کریم از «حق امامت» یا «حق امر و نهی» به چند صورت، تعبیر شده که یکی از آنها «تفضیل» است. در برخی آیات، از حسادت یهود به مسلمانان و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن گفته و فرموده است که آنان بر بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله حسد بردند؛ زیرا خداوند او را به فضل خویش برگزید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا»<sup>۲</sup>.

امامت، نوعی برتری محسوب می شود از این ناحیه که امرش نافذ و اطاعتش واجب است و مردم عادی، همه انسان ها و حتی امام و پیامبر اگر تنها باشند، حق ندارند دیگران را امر و نهی کنند، چون خداست که بر همه، برتری دارد؛ لذا حق امر و نهی دارد و از آنجا که حق امر و نهی دارد، مولاست. مولویت در اینجا به معنای حق امر است که آن هم از یک قانون عقلی، سرچشمه می گیرد و آن اینکه «موجد، مالک است».

سخن ما هم مبنای عقلی دارد و هم مبنای شرعی. اگر می گوئیم خدا مولاست، ناشی از حق اطاعت اوست و علت وجود حق اطاعت، مالکیت اوست. همه چیز در آسمان ها و زمین، ملک خداوند است: «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»<sup>۳</sup> و «إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا»<sup>۴</sup>؛ خدا از رابطه مولا و عبد، سخن گفته و ارتباطی به عبودیت و مولویت عرفی ندارد. قبل از اینکه بشری خلق شود، خدای متعال، مولا بوده و بشر نیز ملک اوست؛ لذا به شیطان، خطاب می کند: «قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإِيْدِي أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ»<sup>۵</sup>.

«خَلَقْتُ بِإِيْدِي» یک تعبیر واقعاً عجیب است. خداوند می فرماید من او را به دست قدرت خود آفریدم و من حق امر و نهی دارم؛ چون آفرینشگر اویم و مالک آفریده خویشم. این اصلاً با فرمان من، آفریده شد و لذا من حق فرمان بر او دارم. این

۱. سوره یوسف: ۴ - ۶.

۲. سوره نساء: ۵۴.

۳. این عبارت، هشت بار در قرآن ذکر شده: سوره آل عمران: ۱۸۹؛ سوره مائده: ۱۷، ۱۸ و ۱۲۰؛ سوره نور: ۴۲؛ سوره شوری: ۴۹؛ سوره جاثیه: ۲۷؛ سوره

فتح: ۱۴.

۴. سوره مریم: ۹۳.

۵. سوره ص: ۷۵.

مبنای عقلی سخن ماست و دلیل نقلی ما نیز آیات بسیاری است که در قرآن کریم بر آن، صحه می گذارد؛ مانند آیه **﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾**.

اطلاق عبد و عباد الله به بشر در قرآن، شاهی بر صحت ادعای ماست، پس چگونه کسی که با مبادی دینی، آشنایی دارد، رابطه عبد و مولا را مخصوص فرهنگ جزیره العرب می داند در حالیکه:

**اولاً:** فرهنگ عبد و مولا، مخصوص جزیره العرب نبوده؛ بلکه در همه جامعه بشری، رواج داشته است.

**ثانیاً:** فرهنگ عبد و مولا، رایج مردم نیز یک فرهنگ جعلی است و این رابطه عبودیت و مولویت عرفی را خودشان پایه گذاشتند و از عبودیت و مولویت حقیقی، اقتباس کردند؛ یعنی خود را به جای خدا نشانیدند و حاکم را مولا فرض کردند؛ لذا برایش حق امر و نهی و فرمان، قائل شدند.

**پرسشگر: ...**

**معظم له:** وقتی که الزام کرد، تبدیل به قانون می شود. «قانون» یک مفهوم انتزاعی از امر الزامی است. حقیقت قانون، الزام است و اگر آن را از قانون، جدا کنیم، دیگر قانون نیست. مسأله قانون، اصلاً بحث ادبیات نیست؛ بلکه قبل از ادبیات است. این یک بحث اثباتی نیست؛ بلکه یک بحث ثبوتی، محسوب می شود و لذا بحث می کنیم که آیا در عالم ثبوت می توانیم مرکز و مرجعی داشته باشیم که از حق الزام دیگران برخوردار باشد یا نه؟

ما بر اساس دین و قرآن و عقل می گوئیم چنین مرکزی وجود دارد که حق امر دیگران را هم دارد و اگر امر کرد، حق دارد اطاعت شود. این از مسأله ادبیات، جداست تا احکام شرعی را «ادبیات قانونیه» بنامیم. ادبیات، فرع است و وقتی در مقام اثبات، قصد داشته باشند معانی حقیقیه را ابراز کنند، آن را در قالب ادبیات می ریزند و حتی ممکن است الفاظ را به کار نبرند. مگر وجوب و حرمت، مقید به الفاظ است که آنها را ادبیات قانونی، بشماریم؟ اگر خدای متعال، وجوب خود را به غیر الفاظ، به ما فهمانید و الفاظ را به کار نبرد، تکلیف چیست؟ معلوم نیست که وقتی خدا به پیامبرش وحی می کرد، در قالب الفاظ بوده باشد. ممکن است به صورت القای معانی بوده و سپس به الفاظ، بیان می شده اند.

**نتیجه بحث**

بنابراین:

- ❖ بحث ما در احکام شرعی، بحث لفظی، مقام اثبات و ادبیات نیست؛ بلکه در مقام ثبوت است و در این مقام نیز معنای حکم، الزام است.
- ❖ قانون، به معنای حکم الزامی است.
- ❖ کسی حق حکم الزامی به دیگران را دارد که مولویت داشته باشد؛ یعنی مالک شخص مأمور است و لذا حق تصرف در او را دارد و تصرف بر دو نوع است:

➤ **تصرف تکوینی:** در پی تصرف است که حق اماتۀ مملوک را هم دارد؛ لذا عمر ما به دست خداست

و هرگاه اراده کرد، جان را می ستاند؛ آیات **﴿الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ﴾** و **﴿الَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ﴾** و

**﴿إِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ﴾** و **﴿الَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ﴾** ناظر به تصرفات تکوینی است.

➤ تصرف تشریعی: حق امر و نهی و ایجاب و مانند آن، ناشی از این تصرف است.

تصرفات به هر دو نوعش، حق مولاست؛ چراکه مالک است و حق تصرف در مملوک خویش را دارد.

این، مقصود ما از عبودیت و مولویت است و این معنای عبودیت و مولویت حق را در عرف اجتماعی، بر حاکم و مولای عرفی، تطبیق کردند؛ لذا مولویت عرفی از مولویت حقیقی، گرفته شده نه بالعکس.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين



مؤسسه حفظ و نشر آثار آیت الله اراکی